

خاموشی یک پهلوان

گردآوری
امیر طیرانی

سرشناسه: طیرانی، امیر، ۱۳۳۲ -
 عنوان و نام پدیدآور: خاموشی یک پهلوان / امیر طیرانی.
 مشخصات نشر: تهران: صمدیه، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۲-۱۳-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: تختی، غلامرضا، ۱۳۰۹ - ۱۳۴۶ -- دوستان و آشنایان -- خاطرات
 موضوع: Takhti, Gholamreza -- Friends and associations -- Diaries
 موضوع: پهلوانان ایرانی
 موضوع: Heroes—Iran
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ / ۲خ ۹ط / ۱۱۹۶ GV
 رده بندی دیوید: ۷۹۶/۸۱۲۰۹۲
 شماره کتابشناسی: ۴۵۰۱۱۱



انستتارات
 صمدیه

خاموشی یک پهلوان

- گردآوری: امیر طیرانی
- طراح جلد: گروه طراحان ۴میخ (احسان اصفهانیان)
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- چاپ اول: ۱۳۹۶
- قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
- چاپ و صحافی: کامیاب
- ناشر: صمدیه
- مدیر نشر: لطف الله میثمی
- مسئول تولید: آرمان رضاپور
- نشانی: تهران، میدان توحید، نصرت غربی، شماره ۲۴، طبقه سوم
- کدپستی ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴، صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفاکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵
- حقوق ناشر محفوظ است

فهرست

- تختی؛ پهلوانی که معتمد مردم بود/ خاطرات احمد مسجد جامعی ۱۵
- پهلوان در دسترس/ گفت‌وگو با فرشید افشار ۱۵
- از خاک کشتی تا غبار سیاست/ گفت‌وگو با دکتر ادیب برومند ۲۳
- نه ریگ سل تختی ندیدم/ گفت‌وگو با مرتضی احمدی ۲۹
- مردم به جنازه تنی هم دشر از من اعتنا می‌کردند/ گفت‌وگو با ناصر ملک‌مطیعی ۳۳
- زادروز محمد علی و الممرگ تختی.../ مسعود بهنود ۳۷
- از یک جمله همسر تنی گر، کردم/ گفت‌وگو با لوریس چکنواویان ۴۷
- خاموشی یک پهلوان/ امیر سیرانی ۵۵
- قهرمان محبوبم؛ تختی/ دکتر میرزا حسن زیان ۶۱
- آخرین دیدار با پدر کشتی ایران ۶۷
- جوهر کشتی/ گفت‌وگو با پدر کشتی ایران علی فعلی ۶۷
- تختی حرمت‌م را نگه داشت/ خاطراتی از عباس زندی ۷۳
- گفت برای مولا بخوان نه برای من/ گفت‌وگو با عباس شیر خدا ۸۱
- جبهه ملی، مردم و عشقی گمشده/ گفت‌وگو با حسین تراب ۸۹
- تختی را به زور سیاسی کردند/ گفت‌وگو با عبدالله موحد ۹۹
- شاه به تختی گفت دیگر کشتی نگیر!/ گفت‌وگو با محمدعلی صنعت‌نژاد ۱۰۵
- تختی هم قهرمان بود و هم پهلوان/ گفت‌وگو با منصور مهدی‌زاده ۱۱۵
- تختی مرد چون نمی‌خواست شرمند مردم باشد/ گفت‌وگو با محمدرضا طالبانی ۱۱۹
- در ایران به هیچ کشتی‌گیری نباخت/ ابراهیم سیف‌پور ۱۲۵
- پایان زندگی در اتاق ۲۳ هتل آتلانتیک/ سید علی‌اکبر حیدری ۱۳۱
- تختی سیاسی نبود، عاشق مصدق بود/ گفت‌وگو با امام‌علی حبیبی ۱۳۵
- دیگه تختی نمی‌شم/ گفت‌وگو با خسرو نظافت ۱۴۱
- جهان پهلوانا صفای تو باد/ امیر حاج‌رضایی ۱۵۱

۱۵۳	به یاد غلامرضا تختی / عبدالحسین آذرنگ
۱۶۳	روایتی از مرگ مشکوک جهان پهلوان تختی / روزنامه خراسان
۱۶۷	یل نامدار / شمس آل احمد
۱۶۹	راز خودکشی یک قهرمان / دکتر محمد شاهکار
۱۷۵	چرا شریعتی در ختم تختی سخنرانی نکرد؟ / ابراهیم افشار
۱۸۳	۱۷ در / در پاییز توکیو / لیلی خرسند
۱۸۹	حادثه ننگی مرگ یک همسر رازدار / روزنامه هفت صبح
۱۹۳	تختی در دو ماه و نیم قبل قصد خودکشی داشت / روزنامه اطلاعات
۲۰۵	درگذشت هر سر جوان پهلوان تختی / روزنامه اطلاعات
۲۰۷	آخرین نامه تختی در دست قلمی مرگ هشتم / روزنامه اطلاعات
۲۰۹	تختی خودکشی کرد / روزنامه اطلاعات
۲۱۹	نامه تختی به دادستان / روزنامه اطلاعات
۲۲۱	سند تازه‌ای درباره خودکشی / روزنامه اطلاعات
۲۲۳	چگونگی مسمومیت تختی / روزنامه اطلاعات
۲۲۵	در مراسم شب هفت تختی ده‌ها هزار نفر / روزنامه اطلاعات
۲۲۹	مراسم شب هفت شادروان تختی / روزنامه اطلاعات
۲۳۱	مجلس ختم مرحوم تختی / روزنامه اطلاعات
۲۳۳	مجالس ترحیم شادروان تختی / روزنامه اطلاعات
۲۳۵	نگاهی به منش قهرمانی و پهلوانی غلامرضا تختی / روزنامه جوان
۲۳۵	گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی / روزنامه جوان
۲۵۱	وصیتنامه تختی / روزنامه اطلاعات
۲۵۵	یادبود / روزنامه اطلاعات
۲۵۷	اسناد و مطبوعات
۲۸۷	عکس‌ها

تختی؛ پهلوانی که معتمد مردم بود

دکتر احمد مسجدجامعی

یک بار به یزدن زاده یاد خانم سیمین دانشور رفته بودم. درباره شخصیت های مختلف سخن به میان آمد. در اتاق او در کنار تصویر رجال سیاسی و اجتماعی و آثار فرمانگی و برتری، عکسی هم از تختی دیده می شد که برایم جالب بود. خانم دانشور می گفت: «تختی هم اینجا می آمد». البته خیلی ها آنجا می رفته اند؛ از امام موسس خراسانی، آیت الله طالقانی و علامه محدث ارموی تا سهراب سپهری، نیما یوشیج و ابراهیم گلستان. دانشور می گفت: «یک بار تختی سرزده به خانه ما آمد. جلال هم بود. من به محض دیدنش هیجان زده شدم و ناخودآگاه به سمتش رفتم و او را در آغوش گرفتم. یک باره چهره تختی، گلگون و غرق عرق شرم و حیا شد. جلال هم متوجه این تغییر حال شد و با همان شوخ طبعی و کنایه طنزآمیز گفت: سیمین قسم با این کارهاش...» بعدها آل احمد، یکی از زیباترین و ماندگارترین مقاله های سیاسی و ادبی اش را درباره تختی نوشت. این نمونه ها نشان می دهد که تختی شخصیتی بود که بین همه گروه های اجتماعی، اعتبار بسیار داشت.

او از دوستان مرحوم آیت الله طالقانی بود و به دعوت ایشان در جلسات نماز و تفسیر قرآن شرکت می کرد که شب های جمعه در مدرسه اسلام واقع در بریانک تشکیل می شد. مؤسس این مدرسه، عباس چمران (برادر شهید

دکتر مصطفی) بود و در آنجا با برخی چهره‌های تأثیرگذار و مطرح آن روزگار مانند مهندس بازرگان و دکتر سحابی آشنا شد. این مدرسه در سال ۱۳۲۶ برای تعلیم و تربیت دانش‌آموزان به شیوه‌های اسلامی، تأسیس شد. بعدها با انتقال جلسات تفسیر به مسجد هدایت در چهارراه استانبول، تختی نیز به آنجا آمد و شد داشت.

حتی اگر چه با افراد و گروه‌های مختلف ارتباط داشت، ولی مشی و منش او همیشه ثابت بود، این ویژگی از او، چهره‌ای قابل اعتماد و در عین حال بسیار محبوب ساخته بود؛ به طوری که وقتی هواپیمای او در فرودگاه به زمین می‌نشست، هزاران نفر از مردم به استقبالش می‌شتافتند و حتی شخصیت‌های برجسته، علمی، اجتماعی با دیدن او به شوق می‌آمدند. شاید از همین روست که برخی نظریه‌های معمول او هم به بازخوانی نیاز دارد.

همه می‌دانیم که در کدکاروانی به زلزله‌زدگان بوئین زهرا، تختی هم مانند خیلی‌های دیگر به جمع اوری کمک‌ها پرداخت و از شمال شهر تا میدان مخبرالدوله و از آنجا تا بهارستان و بالاتر تا سبزه میدان را پیاده پیمود و در محل چلوکبابی شمشیری استقرار یافت. نکته آن است که همه مردم دوست داشتند کمک‌هایشان به دست تختی که «است ریادی» به او داشتند، برسد و او را امین خود می‌دانستند. کسانی که پول‌های خود را به تختی می‌دادند، صاحب اموال زیادی هم نبودند و آدم‌های مریض و حتی محروم کوچه و بازار در میان آنها زیاد دیده می‌شد که علاقه‌مند بودند در کنار تختی به هموطنانشان کمک برسانند و تختی با همان حجب و حیای همیشگی‌اش سرش را پایین انداخته بود که اگر کسی توان کمک مالی مناسب هم ندارد، شرم‌منده نشود. تختی اگر اینجا سر خود را پایین گرفته بود، در جایی دیگر هنگام دریافت مدال از بالاترین مقام مملکت در آن زمان با قامتی راست و افراشته، سر خم نمی‌کند تا شاه مجبور شود، دستان خود را بالا ببرد و مدال را برگردن او بیندازد.

تختی خلق و خوی ویژه‌ای داشت که او را از سایرین متمایز می‌کرد؛ منش و روشی که او را همیشه پهلوان مردم نگاه می‌داشت. زمانی که در اوج محبوبیت و معروفیت بود، به او پیشنهاد شد در قبال دریافت مبالغ هنگفت، عکسش را در حال اصلاح صورت با تیغ ژیلت منتشر کنند. تختی، این پیشنهاد را رد کرد. در عین حال، در آن زمان رسم شده بود، برخی از آن ورزشکارانی که در میان مردم مطرح می‌شدند در فیلم‌های سینمایی نیز ظاهر شوند. بدین آن‌که نقش تأثیرگذاری داشته باشند. اما در تبلیغات فیلم، از آنها استفاده می‌شد. تختی این پیشنهادها را هم رد کرد و می‌گفت: «مگر من هنرپیشه هستم که بتوانم فیلم بازی کنم.»

نکته سنجیدگی تختی بسیار است و بخشی از این خاطرات را استاد پیشکسوت عب‌الله ارفع، یکی از دوستان و مربی او در برنامه‌های تهران‌گردی که هر جمعه انجام می‌دهیم، ششم دی سال گذشته [سال ۱۳۹۲] در جریان بازدید از شهر رن، تعریف می‌کرد.

تختی دغدغه نام بلند ایران را داشت که در اندام ورزیده و قد رشید و بازوان توانای او تجلی می‌کرد و پستوانه می‌می بود که از هر سوبه شکل‌های مختلف حقارت بر آنها تحمیل می‌شد.

تختی به عنوان معتمد شورای محلی از خان‌آباد با آنها همکاری می‌کرد. بنابر اسناد موجود، تختی با کسب آرای مردم در سال ۱۳۴۲ عضویت انجمن معتمدین شهر درمی‌آید. تعداد آرای او در آن سال ۳۵۰۰ رأی بوده است. در آن ایام، تهران دارای ۵۰۰۰ رأی بود و هر کدام نماینده‌ای برای اداره امور شهر داشتند و به مدت سه سال انتخاب می‌شدند. هر چند این همکاری چندان دوام نیافت. در آن ایام، انتخاب شهردار تهران از میان نامزدهایی صورت می‌گرفت که به شورای معتمدین شهر راه یافته بودند.

تختی هم از کسانی بود که شانس بالایی برای تصدی پست شهرداری تهران داشت و بنا به نقل روزنامه‌ها به او نیز پیشنهاد شد. اما از پذیرش

مسئولیت شهرداری تهران سر باز زد و راه خود را پهلوانانه در کنار مردم ادامه داد و همچنان پیگیر امور مردم بود و از راه‌های مختلف، تلاش می‌کرد که وظیفه نمایندگی خود را انجام دهد. یکی از راه‌ها، نامه‌نگاری به مسئولان و پیگیری امور بود. هر چند تأثیرگذاری نامه‌ها و اقدامات او به تدریج کم و کمتر می‌شد، تا جایی که ادامه کار او را در انجمن معتمدین یا انجمن شهر با مشکل مواجه کرد و کم‌کم نامه‌های او به مقامات و مسئولان نیز منشأ اثر نبود. حتی به ناچار با آزدگی از این سمت انصراف داد. همین دغدغه تختی باعث شد، وقتی در یکی از مسابقات نتوانست پاسخگوی انتظارات مردم باشد شرمگین شود.

یکی از دوستان تختی می‌گفت که او در یکی از آخرین مسابقات جهانی، از کسب مدال قهرمانی بازمانده بود. برای این حادثه بسیار متأسف شد. او احساس می‌کرد که از یک سو، آمدن مردم را برنیاورده و از سوی دیگر، سن و سال ورزشی او در شرایطی است که فرصت جبران ندارد. از این رو، وقتی کاروان ورزشی عزم بازگشت به کشور را داشت، راهی بغداد شد و خود را به آستان حضرت ابوالفضل (ع) رسانید. از زنان راهبان وی، درددل تختی با حضرت، شنیدنی است: «ای بزرگوار! تو برای آب آوردن برای بچه‌های تشنه، راهی فرات شدی، ولی در آنجا دستانت قطع شد، چشمانت آسیب دید، فرق سرت شکافته شد، مشک آب سوراخ شده و آب به زمین ریخت و نتوانستی آب را به خیمه‌گاه برسانی و خجالت‌زده و ناامید شدی. هر چند به آرزویت نرسیدی و در این کار ناکام ماندی، ولی خدا آبرویی ماندگار نصیب کرد که به هیچکس عطا نکرده بود. اینک من در کارم، ناکام شده‌ام و نتوانسته‌ام امید هموطنانم را برآورده سازم و با دست خالی به کشورم باز می‌گردم. اکنون آبروی مرا حفظ کن.»

همه می‌دانند پس از آن شکست، چه استقبالی از سوی مردم از این پهلوان ملی به عمل آمد و از قضا در سال بعد، تختی نخستین طلای المپیک

را به ملت ایران هدیه کرد و امروز هم هیچ شهر و دیاری نیست که در آن مدرسه، خیابان یا ورزشگاهی به نام بلند تختی نباشد. جالب است که حتی طرفداران جوان تختی که او را ندیده‌اند، خود را ملزم می‌دانند تا منشی و منشی چون او و مرادش حضرت ابوالفضل‌العباس علمدار نستوه پاکی، صداقت و جوانمردی داشته و به حیا، امانت و اخلاق پایبند باشند. نام و آوازه‌اش ماندگار باد.

منبع: روزنامه اطلاعات - ۱۳۹۳/۱۰/۲۰